



۱۳۳۷

۱۵۵
بِسْمِ اللَّهِ خَيْرٌ لَنَا
عَسَىٰ

قصیده و تهنیت سالگره بندگان عالی متعالی حضور پرنور شهنشاه
 فاطمون زمان سپه لاری مظفرالهاکمتی فتح جنگ مظفرالدوله نواب
 میر محبت علیخان بهانظام الملک آصفجاه جی سی ای سی - آئی
 خلد الله ملکه و سلطان و افاض بره واحسانه گذرانیده داعی دولت
 محمد عبدالغنی عربی مدرس شیعی عالی اسکول پتهر گیتی

که آب سال نفردوس ز آب سال رسید
 اگر نه روضه عقبی و اقیال رسید
 چرا شمال به شام از شمال رسید
 بیاغ و فراغ نصارت چو کمال رسید
 ز شرق رخت منقربت به چون شمال رسید
 سحاب مشک به دوش به شمال رسید
 بسبز کردن ایام بر شمال رسید
 خوش ست گریه که از پیخته فال رسید
 صبا چون کیمت یوسف حجت فال رسید
 کز آب آتش گلشن با شغال رسید

ساکه ورد کن آن فصل بر شمال رسید
 اگر نه گلشن بنیاست سزمین دکن
 چرا نسیم ز نفردوس بر سر آمد
 دکن شد دست بهشت برین تمام و کمال
 صبا بشوق تماشای باغ و بستانش
 نشست و شوئی رخس باغ طفت حرم آورد
 گوشت سال سیاه و سحاب سرخ و پدید
 گریت ابر بار می و باغ خدی خندان
 سحاب اشک فشانده چو دیده یعقوب
 سحاب معجزه انگیت بر خلاف جنس

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کتاب از کتابخانه ملی و اسناد ایران است
 شماره ثبت کتاب: ۱۵۵
 تاریخ ثبت: ۱۳۳۷
 شماره ثبت اسناد: ۱۵۵
 تاریخ ثبت اسناد: ۱۳۳۷
 شماره ثبت کتاب: ۱۵۵
 تاریخ ثبت کتاب: ۱۳۳۷

LIBRARY
 Books

۱۵۹۸۵

متاع آب رسیدت صنعت داود
 زبکه ابر شب و روز مفته بار آمد
 بر پیش ابر سیاه پس سپیده صبح
 سحاب بود چو مستقی بنشتر برق
 سحاب چون زن بندد سبک بر سر آشت
 زدوش ابر چو افتاد از گرانباری
 چنان نهد و دهر جدول آب ابر سال
 چو آب خضر نظلمات آب ابر سیاه
 چو صبر در دل عاشق چو آب غریبال
 ز فیض بارش بامان چو زنده تر دامن
 چنان رطوبت باران و باد فدی ملیست
 چمن بدوش کند ز ابر خشک بارالی
 از نیکه باد چو باد مسج جان نخباست
 نبات را به تن مرده روح تازه دید
 ز کارگاه بهاران قماش گلبن باغ
 کبرشید ز ابر سیاه بالا پوشش
 چنان نخبک و ترا آمد ظهور نشو و نما
 بر آمد از قفس خاک طوطی سبزه
 قواس نامیده از بیکه نخته کار آمد
 سحاب و رعد و چمن غله و صو و اسفیل
 قنار رعد ز بجر باب بود و کنون

ز ره ز باد چو بر موج سبز لال رسید
 منظر او تابد او تا ماه و سال رسید
 نشد سفید سیاهی که از لیل رسید
 هوا کشا و رگ ابر کا عطلال رسید
 شکست و رعد گواهی برین مجال رسید
 بلال نیز ز مشکش با نهلال رسید
 که در رعد اول تفویم پار سال رسید
 حیات بخش گیاه و گل و نهال رسید
 نماید و رکف ابر اسخه از زلال رسید
 به خشک دامن ز ناله دهم بلال رسید
 که ز به خشک ریانی باخته ال رسید
 که تر شد دست چو باران با قبال رسید
 از نیکه آب چو آب خضر زلال رسید
 نهال سبز خضر وارد سال رسید
 بسرخ گشته ششمن سبز نهال رسید
 که زیر پوشش خود از زنبه نهال رسید
 که برگ و بار تشابح سحر نهال رسید
 ز کو بسار چو زاغ تدر و بال رسید
 رسید میوه باندم که بر نهال رسید
 که بر و میوه نوزس جوانه سال رسید
 ز باب و رعد هم ناله از چه حال رسید

متاع آب رسیدت صنعت داود
 زبکه ابر شب و روز مفته بار آمد
 بر پیش ابر سیاه پس سپیده صبح
 سحاب بود چو مستقی بنشتر برق
 سحاب چون زن بندد سبک بر سر آشت
 زدوش ابر چو افتاد از گرانباری
 چنان نهد و دهر جدول آب ابر سال
 چو آب خضر نظلمات آب ابر سیاه
 چو صبر در دل عاشق چو آب غریبال
 ز فیض بارش بامان چو زنده تر دامن
 چنان رطوبت باران و باد فدی ملیست
 چمن بدوش کند ز ابر خشک بارالی
 از نیکه باد چو باد مسج جان نخباست
 نبات را به تن مرده روح تازه دید
 ز کارگاه بهاران قماش گلبن باغ
 کبرشید ز ابر سیاه بالا پوشش
 چنان نخبک و ترا آمد ظهور نشو و نما
 بر آمد از قفس خاک طوطی سبزه
 قواس نامیده از بیکه نخته کار آمد
 سحاب و رعد و چمن غله و صو و اسفیل
 قنار رعد ز بجر باب بود و کنون

طمع که از غنیمت مال و منال می نماید
 ز شوکت تو فریون بند بطق شکوه
 بقدر جاه بلندت رسید که کاوس
 چنین جلالت نشان و چنان جلیل شکوه
 ز بخت و تحت بلند تو دام طلبها
 و جوهرت ز دریا و تیغ دست را
 مکارم تو ز دلها سے خلق پاک برود
 مال ناطق و صامت چنان گرم کردی
 ز سیر خام و زرنجه اش بدل کردی
 که از جود تو از زنده چون گهر آمد
 ز دست را دو جوهر بنفت گرد تیغ
 بقصر نان مه و مهر صبح و مسا
 محاسب ارفنده از کف تو مال مال
 هر یک ملک تو آمد بگوش جزا هم
 حرام از همه آمده و لے کرامت
 سواد خانه صورت طراز مشکینت
 رسد ز ملک سیاهت نکات خسته
 سواد روی زرافشان او کند روشن
 عطار د از قلم تیروات سواد گرفت
 بخانه خورشید بر باض حس
 زمین سحر و سخن مرده بود از نصیبت

کف تو گفت که اینک منال مال رسید
 ز بیست تو تیر چاه پوز زالی رسید
 بخیل تو چو کپتیا ن کو تو آگ رسید
 ترا از لطف خداوند ذوالجلال رسید
 خجستگی پئے ظل مهابتال رسید
 بدست دشمنت از صلح و ز جدال رسید
 کدورتیکه ز ظلم سیاه سال رسید
 که لال ناطق و ناطق لشکر لال رسید
 بدل ز تحط اگر ملک را ملال رسید
 گهر ز دست تو از زان ترا زغال رسید
 بگوشش و گردن بدخواه در قتال رسید
 سپهر بر سر خوانت جو تو شمال رسید
 چنان بقاعده مال مال مال رسید
 ثنائے منطق تو بزبان لالی رسید
 که سحر از قلم محبتت حلال رسید
 بروی شاه معنی چو خط و خال رسید
 چنانکه ز ابر سیر عقده لال رسید
 که رشوه قلت بر رخ لال رسید
 قمر ز اسے منیر تو بر کمال رسید
 سواد چشمه راست با انتقال رسید
 نقل کتاب و مانند آن
 ز رنگ زنده بر لعل آبسال رسید
 رنگ زنده بر لعل آبسال رسید

در این کتاب از غنیمت مال و منال می نماید
 ز شوکت تو فریون بند بطق شکوه
 بقدر جاه بلندت رسید که کاوس
 چنین جلالت نشان و چنان جلیل شکوه
 ز بخت و تحت بلند تو دام طلبها
 و جوهرت ز دریا و تیغ دست را
 مکارم تو ز دلها سے خلق پاک برود
 مال ناطق و صامت چنان گرم کردی
 ز سیر خام و زرنجه اش بدل کردی
 که از جود تو از زنده چون گهر آمد
 ز دست را دو جوهر بنفت گرد تیغ
 بقصر نان مه و مهر صبح و مسا
 محاسب ارفنده از کف تو مال مال
 هر یک ملک تو آمد بگوش جزا هم
 حرام از همه آمده و لے کرامت
 سواد خانه صورت طراز مشکینت
 رسد ز ملک سیاهت نکات خسته
 سواد روی زرافشان او کند روشن
 عطار د از قلم تیروات سواد گرفت
 بخانه خورشید بر باض حس
 زمین سحر و سخن مرده بود از نصیبت

رکاب زدنش ترا ماه و آفتاب کشید
 ز نینزه تو ساک اعزل آمده راج
 به کاخ جاه تو قصر زحل خیاں کوتاه
 ز مهرتست که برصین مینت دارد
 بارگاه رفیعت که کوس او چرخ است
 ز اوج روی بپستی نهاد و نازل شد
 لوح فکر تو محفوظ پاک تلم آمد
 ز انکساف و زوال و وبال مهر سپهر
 ز انحساف و حاق و کلف به ماه فلک
 کجا رسید بدور سپهر مهر ز راه
 زمین بناز که صدر زحل خسل آمد
 فلک برقص ز دور قمر که سال گره
 نمود منطقه خویش رشتت سالش
 و آن یکا دلی سال حال باید خواند
عینی خموش چون از تو قافیه نگشت
 ز دل برای و عادت بست لب بخت
 شبها سپهر جانا با ترا مبارک باد
 بود مبارک و مسعود و مینت آمد
 بطول عمر تو پیوسته باد عرض حیات
 تجسته باد تو جوشنها سے سالگره
 عقود و حشرتت عمرت ز کبکشان و نجوم

شیم سمنند ترا نعل از بهال رسید
 ز قهر تو شرف مهر را و بال رسید
 که صد صفت او و صفت نعال رسید
 ز قهرتست که ز شیر لاف و وال رسید
 شهاب ثاقب نشند چون و ال رسید
 آفتاب چو از امر تو نزال رسید
 بر آنچه لم نیل و هر چه لایزال رسید
 چنان شبیه برای تو و خیال رسید
 چگونگی روی نکوس ترا مثال رسید
 چنانکه رهبر و عهد تو بی زوال رسید
 زانه شاد که شاه فلک محال رسید
 برای جشن شنه مشتری ^{فاقته} فصال رسید
 ز نقطه حملش عقده حسب حال رسید
 که فرخی و فراخی بجال سال رسید
 زمین شعر ز ایطابا پائے مال رسید
 که وقت تختیت جشن نیک فال رسید
 مسرتی که پس سنی پنج سال رسید
 نشاط جشن که بر عین عید و ال رسید
 چو طول جسم که عرضش با تقصال رسید
 درام تا گره رشتت بهر سال رسید
 زیاده و باد و خنند ان که در خیال رسید

این شعر در وصف حضرت علی است
 و در بیان صفات او و صفات
 دیگران است که در این شعر
 مذکور است و در این شعر
 از صفات حضرت علی و
 از صفات دیگران که در
 این شعر مذکور است
 سخن به میان آمده است
 و در این شعر از صفات
 حضرت علی و از صفات
 دیگران که در این شعر
 مذکور است سخن به میان
 آمده است و در این شعر
 از صفات حضرت علی و
 از صفات دیگران که در
 این شعر مذکور است سخن
 به میان آمده است و در
 این شعر از صفات حضرت
 علی و از صفات دیگران
 که در این شعر مذکور است
 سخن به میان آمده است

شمار تو غمی کش ز بال کبیر است
کنا و تنیت جن شاه تا گویند

چه مال آینه که در دامن کمال رسید
توانگری بدل آمدند آن مال رسید

منه ... سالگه با اعلیٰ علیہ السلام ...
ایضا و تنیت لکزه یون حضرت ملکه بر صخر طریح عجمه که شش و بیج مہ است تمام
جناب صنم صاحب آئین سبته

باز در قالب سبے جان جهان جان آمد
باز ایام سرور و طرب آغاز نهاد
باز غم از مسرت رسته افتاد بدل
باز تیره شب غم زنت ز عالم برداشت
باز بر گلبن امید گل تازه دمید
باز در خنده زمین آمده از لاله و گل
باز بگفت به با چمنستان جهان
باز قمری بسر و نواسے عشاق
باز بواج حصول اختر امید دمید
باز در طالع تیرست عیان سہم الغیب
باز در جوت لی ز سہ قران ماہی است
باز خند عطر نشان صندل صبح نوروز
باز نام ساخته کافور حسر آمد و شام
باز آن ماہ نشاط آو طسبع و خاطر
باز آمدہ میلاد حضور پر نور -
میر محبوب یلغان کہ بہ تخت شاہی

باز در جان جهان ذوق بہ جان آمد
باز دور الم و بیخ پستان آمد
باز اندوه ز شادی ہمہ با جان آمد
باز روشن سحر عیش نمایان آمد
باز در باغ امل فصل بہاران آمد
باز در گریزدن باوز باران آمد
باز بلبل ہوا سے گل خندان آمد
باز سر کرده با بنگ نفاہان آمد
باز در شب عدم طالع حرمان آمد
باز بر صفت نیامید سلطان آمد
باز در برج محل مهر و خشان آمد
باز مشک شبنم گل غالیہ با مان آمد
باز نام سوختہ خودی ست کہ سوزان آمد
باز آن سال فرح بخش دل جان آمد
باز سال گرہ آصف دوران آمد
نام اولج لوک افسر فانیان آمد

Handwritten marginal notes in Urdu script, including the word 'عجمہ' (Ajma) written vertically multiple times. The notes contain various poetic and descriptive phrases related to the main text.

آن نظام دکن آصف دوران کزوی
 چشم خسرو دوران که تلج و بگین
 از عطا یو پر آب ست و بان دریا
 باز خاک تو دست آیدش بی در دست
 بخشید اگر آب ز دریا سهل است
 موج باشد گفت لطفی روی دیار
 از خایتو که باران گهر می بارد
 آب در دیده شد از دست تو بخمان
 خزه از روی دل افزو تو چشم خورشید
 شد از عرق شرم قدرت پادری گل
 به خلق تو ز گیتی همه ذکر آسن
 بر شد از تو سپید و سپید لیل نهان
 گرد و تار تاجان داشت سهمت عجب
 سال خورده شده از رای تو نفیوم سپهر
 شمع آفرین شهبان جمال تو مرقع
 یک گمان دار تو ترک فلک از قوس
 هم که لیبات از منطقه آمد جزا
 هم را قاضی سپرخ آمده صد اعلی
 شاه بر جس ستم از بی این ساگره
 خندا سال نگو فال شکر از مقدم آن
 همه را دیده پیروز دل مسرور است

رو بق گیتی و آرایش گیبان آمد
 طاق گشته سمان جفت سلمان آمد
 وز کف بر او تو خون در جگر کان آمد
 باز سر کرده بیاست در سلطان آمد
 دست از کیسه خود چون گرافشان آمد
 لعن بیکاسه ز دست بدل کان آمد
 گوهر آنقدر گران گشت که از زان آمد
 خاک بر سر ز کف کان بدخشان آمد
 تیره از خمی خوشت چشمه حیوان آمد
 محل ز رشک رخ تو چاک گریبان آمد
 وز کف بهره گیتی همه احسان آمد
 که سید و سید را جود تو کسان آمد
 رشته غم عدد و رشته بیجان آمد
 گاو خور دست اگر دفتر دوران آمد
 پرده دار در ایوان تو کیوان آمد
 یک علم دار تو خورشید و زشان آمد
 هم عطا سنج تو نامید ز میزان آمد
 هم دیر فلک صاحب دیوان آمد
 کوکب پیش رس صبح بهاران آمد
 بدین خنده بدل پیش بر تن جان آمد
 همه را طبع خوش و خاطر شادان آمد

این نظم در وصف آصف دوران است که در زمان شاه جهان در هند حکومت می کرد و در جنگ با پرتگالی ها در کنگره کشته شد. این نظم در کتاب "تذکره آصف خان" آمده است.

چون درین قصیده رویت سید آمده مشتق از رسیدن و آن از سوی حقیقت مجاز
معانی متعدد دارد لهذا پنجم حسب استقرا و تتبع بفرم نام رسیده برای آسانی ناگهان
مواضع استعمال متذکره را با یکبار عنوان جدول نگاشته شد و تا توفیق الالباب باشد محمد عبد الغنی کمالی

مصدر	رسیدن	صله	نام فاعل
معنی مصدر			
وصول انتہا	رسید کار بجای ز ضعف بی قوتی	۱	که موش خانان راه مسیر و بعضا عالی شیری
قرب	بان رسید که خاک از میان کناره کند دل بتو داد دست نشانی مرا	۲	ز بسکه چشم ترم آب با آب رسانه در تو رسم گر بسالی مرا
درد و نزول	هم عفا الله که صفا از تو پیامی می داد دو سه روز شد که گردن بجفا سری نداد	۳	ورنه با کس نه رسیدیم که از کو تو بود ببلا آسمانی چه بلا رسیده باشد
پنجه شدن	هر دم ز عشق بر دل من صد بار رسد انعام عام تو همه را میرسد چه شد	۴	آر که بدو حسن تو اینها مرسد گر ناه که بسینه این بتلا رسد
چسبان	هر کو تو رسیده رسیدش همه مراد چو بر میوه نارسیده رسی	۵	گشت رسیده رانم باران چه حاجت بجنابیش نارسیده کسی
بناخ و مائل	بگیتی چو نتوانی شاه گزیده	۶	کس کم یافت خسرت رسیده ورنه بیزار از من خاکی ست اخلاطون ما
کسر کیفیت شدن	تا رسیدن با ده را با خم مارا لازم است افزون چو رسیده غارت بهوش کند ز شرم چشم تو با دام خشک تر گردد	۷	باقراکاشی منه رسیده چو بنده لب تو برگردد
غرض خلقت	ییا که باید برگرد از تعاشش تویی	۸	که بنی تومی نرسد پیوم از شراب دماغ و الهیوی

مصدر	رسیدن	صله	نام شاعر
توجه کردن	دگر آفتاب عجب تانہ میخوانی نغزل غنلص	از	مخلص کاشی
بیشدن	حیف صد حیف که در دایره اسکان نیست بخود نرسد آن شوخ تا با چه رسد	به	صائب اصفهانی
کامل شدن چیز	چون خاک راه دست شد مچو پادشاه	را	حافظ شیرازی
الاین و سرداشتن	چون گل رخا شود سپانده دست بود	را	صائب اصفهانی
برابر مقابله	مرا در آرد کس بر یاد منی	را	سعدی شیرازی
	هرگز بلال عید با بر نرسد	به	صائب اصفهانی
	خواهد رسید رتبه صائب مولوی		گر مولوی بر تبه عطار میرسد
	شکر بچاشنی ز هر جاده تے نرسد		زمانه ساز چه اندیشه از زمانه کند
	هرگز چشم شوخی ابرو نمی رسد		پاسے بخواب رفته با هو نرسد
آردن	دل می طید مگر غمب سر یا میرسد		جان در تردد دست کرد لدار میرسد
	یا که وقت تماشای سن نرسد		بگرد عارض گلزار خطا سبز و مید
	تاگر دبا و آه بگردون نرسد	از	صائب اصفهانی
بغور تمام شدن	فلانی در فلان کار خوب میرسد	در	بیا عجم

نظری بنیادین

ALL RIGHTS RESERVED
PRINTED BOOKS
1955

التماکس

SAV	1550
Call No	1550
Sub	

این کاغذ نقوش نازیبی که با تخت مشق اطفال ششید و مانا و نامنه اعمال این سینه نامه
 همانا است - کاغذین پیر این بیدادنا پر سپهاست - کاش بزرگان کوچک دل
 داد اگر ابر فریادش رسند و اویش دهند یعنی اگر نعلطاسم نظر سے بران برنگارند و
 بچیز سے پروارند بسدر خنده ناسے دیوار بکار برند و با کاغذ تو تیا و چکسے حبابشما آرد
 والابین باز رسند تمنا نام رسم زخم سینه خود سازم و فقیله ناسور جگر کنم که خونما جگر
 در دلم جمع است و جمعیت دل به لخت لخت پر آکنده دندانها بجا جگر شش کرده ام و شش
 جگر ناستا خورده -

لکاتبه

از ان شبیه که بگیرد کس از معان منت
 گران بهای کالای زحمان منت
 شکسته ایته متلع کرده در دکان منت

بهر صحنی بود سپهر بان مهن سر که در ریزند
 بهفت نیز گرانی شش و درون دلها
 خوشم بهیچ بگیرند یک نشسته بگرند

بندوبنی بیار عبد الغنی